

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

معنای دکتر و پزشک است معنای جادوگر و طلسم و ساحر را نیز دارد و «man medicin» نیز معنایش ساحر و جادوگر است. و این از آمیختگی وظایف این دو در دوران پیشین حکایت می‌کند واژه طب نیز در فرهنگها به معنی سحر به کار رفته است «پزشکی پیش از تاریخ جنبه علم نیم تجربتی و نیم جادوی داشته و پزشکان و جادوگران به آن می‌پرداخته‌اند امکان دارد که موفقیت فوق‌العاده بعضی از آن جادوگران وابسته به قدرت روحی آنان یا از آن جهت بوده که دیگران به چنین نیرویی در آنان اعتقاد داشته‌اند»^۱.

«مصریان سحر و جادو را در طب دخالت می‌دادند و اصولاً این امر در دوران طب قدیم در میان جمیع اقوام دیده می‌شود»^۲.

«درمان و افسون و اوراد و طلسم در طب آشوری دخالت داشته و طلسمهایی برای چشم‌درد بوده است و اثر نیروی ستارگان را در اعمال و رفتار بیماریها دخیل می‌دانسته‌اند»^۳
«در چین و هند نیز برای درمان، افسون و طلسمها به کار می‌رفته است»^۴
هرچند دکتر نجم‌آبادی بر این باور است که:

«آنکه توانست طب را از صورت خرافات بیرون آورد بقراط طبیب بزرگ یونانی است منتهی استقلال طب و تمایز نام طبیب از جادوگر، به نظر می‌رسد از مصر شروع گردیده است»^۵
اما بقراط هم دانش پزشکی را بر پایه آگاهی‌هایش از دانش ستاره‌شناسی پایه‌ریزی کرده است و در خاطرات خویش چنین نگاشته است.

«شخصی که بدون در نظر گرفتن حرکت و چرخش ستارگان و سیارات به حرفه طبابت می‌پردازد، فردی ابله است. به عنوان مثال، وقتی قمر در اردیبهشت باشد پزشک نباید لوزه را عمل کند»^۶.

۱. نجم‌آبادی، محمود، تاریخ طب در ایران پیش از اسلام، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۴

۲. همان، ص ۲۴

۳. همان، ص ۱۲

۴. همان، ص ۱۲

۵. همان، صص ۳۶ - ۲۷

۶. گودمن، لیندا، علایم ستاره‌ای، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران، البرز ۱۳۷۷، ص ۱۱۸

در هزار و یکشب، حکایات ربیع بن حاتم، نعمت، که به کار پزشکی پرداخته است به زنی که قاروره‌های را نزد او آورده است چنین می‌گوید:

«ای خاتون این کنیزک چه نام دارد تا طالع او را حساب کنم و بدانم در کدام ساعت دارو خوردنش مناسب است.»^۱

«در ایران نیز از روزگاران کهن منتر (mantra) پزشکان به درمان می‌پرداختند و نزد زرتشتیان بزرگترین و ارجمندترین پزشکان آن طبیعی است که با کلام خدایی (منتره) به درمان می‌پرداختند این طریقه درمان یعنی منتره عبارت از آن بود که کلمات و عباراتی چند به دردمند تلقین می‌گردیده و به وسیله قدرت و قوتی که در گوینده بوده، عموماً بی‌اثر نبوده است.»^۲

«در افسانه‌های کهن ایرانی آمیختگی قدرت و جادو و درمان‌بخشی در یک هیئت آیینی، همواره مورد توجه بوده است، قدرت پادشاهی فریدون توأم با کارکرد درمان‌بخشی اوست و از همین طریق است که «فروهر» او برای ناخوشیها و مقاومت کردن بر ضد آزار مار مورد ستایش قرار گرفته است. «ثریت» نیای اساطیری سام و خاندان زال، خود نخستین کسی است که خاصیت درمانی گیاهان را دریافته بوده است و زال در پیوند با سیمرغ بر افسون‌ها و نیرنگ‌هایی آگاه است که قادر به درمان رستم و رخس است منتهی عملی شدن این آگاهیها نیز به خود رستم می‌رسد که در مراسم جادویی انسانهای اولیه نوعی آمیختن حاکم جادوگر، با توت‌م طایفه‌اش تصور می‌شده است. بدین ترتیب حاکم یا جادوگر انتساب به حیوان یا گیاه یا شیء را که همه اعضای طایفه آن را نیای مشترک خود می‌دانستند به خود انحصار می‌داده است.»^۳

«در نزد ایرانیان کهن مانند بسیاری از اقوام و ملل بیماری عامل جادویی داشته است و برای دفع آن باید به جادوگر روی آورد.»^۴

۱. نسوجی، عبدالطیف، ترجمه هزار و یکشب، به کوشش بهرام افراسیابی، تهران، سخن ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۶۷۸

۲. نجم‌آبادی، محمود، همان، ج ۱، صص ۱۹۸ - ۱۹۷

۳. مختاری، محمد، همان، صص ۱۷۸ - ۱۷۷

۴. نجم‌آبادی، محمود، همان، ج ۱، ص ۱۱۴

آشکار است که امروزه دانش پزشکی از جادو جداست و جادوگری را در این علم راهی نیست اما جادوگران هنوز هم در گوشه و کنار جهان به درمانگری می‌پردازند و رویکرد پزشکی معاصر به خواص گیاهان و گیاه‌درمانی با بینش کهن «گیاهان جادویی» بی‌ارتباط نمی‌باشد و درمان‌های جادویی روح و روان آدمی، از دیرباز حکایت از شناخت ژرف روح و روان آدمی نزد این درمانگران دارد که این موضوع خود جستار دیگری را می‌طلبد.

اینک نگاهی به درمان‌های جادویی در شاهنامه افکنده می‌شود، سه درمانگری که هر یک به نوعی شگفتی‌آور و جاودانه‌اند داستان زادن رستم، درمان رستم و رخس توسط سیمرغ در نبرد رستم و اسفندیار و درمان‌یابی گسته‌م با مهره جادویی کیخسرو. و در پایان اشارتی به درمان چشمان کاوس با خون جگر دیو سفید خواهد رفت.

به نوش دارو نیز پرداخته خواهد شد هرچند این معجون جادویی در شاهنامه آورده شده اما به کار گرفته نشده است تا نتیجه‌اش پدید آید.

رویکرد به جادو و مبحث درمان‌های جادویی، بیانگر ناتوانی آدمی در برابر بسیاری از پدیده‌هاست که این ناتوانیها در این افسانه‌ها باز نمایانده می‌شود.

در این جستار فقط به جادو درمانی‌های شاهنامه پرداخته شده است و گرنه جادو در شاهنامه خود داستان بلندی است. و داستانها از این زاویه دید (جادو پزشکی) نگریسته شده‌اند.

۲- درمانگریهای سیمرغ:

الف: زال این پهلوان اسطوره‌ای و جادویی و دستانی، که از زبان شخصیت‌های گوناگون شاهنامه جادو خوانده می‌شود با سیمرغ پیوندی ژرف دارد. اینکه سیمرغ که بوده است پرنده‌ای اسطوره‌ای، نیای توتمی خاندان رستم و یا پزشک و حکیمی سترگ؟ با همه پژوهشهای انجام شده شاید هنوز نتوان پاسخی روشن و بی‌ابهام به این پرسش داد.

«نامیدن یک انسان فوق‌العاده و یک مرغ فوق‌العاده بدین کلمه نشان دهنده آن است که از نظر دستور زبان، معنی صفتی این کلمه در اوستا و دینکرت و حتی شاهنامه آشکارتر از معنی اسمی آن

بوده و شاید مقصود از این کلمه بیان صفت روحانیت و متافیزیکی آن مرغ و آن حکیم بوده است.^۱

سیمرغ، زال را می‌پرورد، زال در کنار او می‌بالد و هنگامی که سام برای بازگرداندن او بعد از دیدن دو رؤیا، به کوه می‌رود، پیوند همواره زال و سیمرغ بریده می‌شود و از این پس ارتباط با آتش زدن بر سیمرغ به طور مقطعی میسر خواهد بود. سیمرغ به زال می‌گوید:

ابا خویشتن بر یکی پر من	خجسته بود سایه فرمن
گرت هیچ سختی به روی آورند	ور از نیک و بد گفت‌وگوی آورند
بر آتش برافکن یکی پر من	بسینی هم اندر زمان فرمن
همان‌گه بیایم چو ابر سیاه	بی آزارت آرم بدین جایگاه ^۲

ازین پس پیوند سیمرغ و زال پیوندی است جادویی، آتش زدن پرو پدید آمدن سیمرغ، جادوان از موی و ناخن لباس افراد برای جادوی آنان و تأثیر جادوکاری بر آنان استفاده می‌کرده‌اند و برای احضار و ارتباط با آنها نیز از چیزهایی که به نحوی با آنها مربوط باشد سود می‌برده‌اند. رودابه آبستن رستم است، یک روز بیهوش می‌شود، همگان اندوهگین می‌گردند و زال نیز غمناک می‌شود ولی ناگاه:

همان پر سیمرغش آمد به یاد	بخندید و سیندخت را مژده داد
طی مراسمی جادویی سیمرغ فراخوانده می‌شود:	

یکی مجمر آورد و آتش فروخت	وزان پر سیمرغ لختی بسوخت
---------------------------	--------------------------

هنوز بن‌مایه این کار جادوان در میان مردمان باقی است اگر در جمعی از کسی سخن بگویند او ناگاه وارد شود می‌گویند: مثل اینکه مویش را آتش زدند.

بی‌درنگ سیمرغ پدید می‌آید و زال او را می‌ستاید و بر او آفرین می‌گوید. سیمرغ از آغاز به کاری

جادوانه می‌پردازد «پیشگویی» و به زال می‌گوید غمگین مباش زیرا:

۱. شهیدی مازندرانی، حسین، فرهنگ شاهنامه، نام کسان و جایها، تهران، بنیاد نیشابور، ۱۳۳۷، ص ۴۲۶

۲. فردوسی، ابرالقاسم، شاهنامه (۹ جلد)، متن انتقادی، تصحیح متن به اهتمام آبرتلز، مسکو، ج ۱، ص ۱۴۵

یکی نره شیر آید و نامجوی
نیارد گذشتن به سر برش ابر

کزین سرو سیمین بر ماهروی
که خاک پی او ببوسد هژبر

سپس فرمانهایی می دهد:

یکی مرد بینا دل پر فسون
ز دل بیم و اندیشه را پست کن
نباشد مر او را ز درد آگهی
ز دل دور کن ترس و تیمار و باک

بیاور یکی خنجر آبگون
نخستین به می ماه را مست کن
بکافد تهیگاه سرو سهی
وزان پس بدوزد آن کجا کرد چاک

و سپس:

بکوب و بکن هر سه در سایه خشک
ببینی همان روز پیوستگیش
خجسته بود سایه فرمن
به پیش جهاندار باید شدن
فکند و پرواز بر شد بلند
برفت و بکرد آنچه گفت ای شگفت

گیاهی که گویمت با شیر و مشک
بساو بر آلی بر خستگیش
بدو مال از آن پس یکی پر من
تو را زین سخن شاد باید بدن
بگفت و یکی پر ز بازو بکنند
بشد زال و آن پر او برگرفت

مادر رودابه، سیندخت، که به قولی نامش دختر سیمرغ معنا می دهد! این پزشکی جادوانه را باور

نمی دارد:

فرو ریخت از مژه سیندخت خون
سیمرغ دستورها را می دهد و چنانچه بیشتر اشاره شد موبدان به کارهای درمانگری نیز
می پرداخته اند در اینجا نیز اجرای فرمانهای سیمرغ به عهده موبدی است:

بیامد یکی موبدی چرب دست
مر آن ماه رخ را به می کرد مست

با اجرای گفته های سیمرغ فرزند بی گزند زاده می شود و مادر نیز بهبود می یابد.

زادن رستم نخستین پزشکی و جراحی در شاهنامه است که بن مایه های جادویی دارد پس از

زادن رستم، سام به زال چنین می گوید:

به زال آنگهی گفت تا صد نژاد
بپرسی کس این را ندارد به یاد
که کودک ز پهلوی برون آورند
بدین نیکویی چاره چون آورند
به سیمرغ بادا هزار آفرین
که ایزد ورا ره نمود اندرین^۱

اینکه سام ایزد را راهنمای کار سیمرغ می‌داند شاید بدین دلیل باشد که کارهای درمان‌بخشی و جادوپزشکی از گونهٔ جادوی سفید «white magic» است که سود و نفعی به آدمیان می‌رساند و ایزدی و خدایی است و در برابر آن جادوی سیاه «black magic» است که جادوی آزاررسانی است و اهریمن یاریگر این گونهٔ جادوان است.

برای نتیجه‌بخشی درمان و بهبود زخم پهلوی رودابه، سیمرغ دو گونه دارو تجویز می‌کند: یکی گیاهی است درمان‌بخش و دیگری پر اوست که سودمند است و ویژگی درمان‌گری دارد.

ب: گیاهان شفابخش در ایران باستان ریشه‌ای دیر و دور دارند:

«در پایان دومین سه‌هزاره، اهریمن به شکل ماری از بخشی از آسمان که در زیر زمین قرار دارد بیرون می‌پرد و به زمین می‌جهد حمله او تاریکی و وحشت به همراه می‌آورد... گرسنگی و نیاز و آرزو همهٔ ردایل و آفات بر گاو و کیومرث می‌تازند... سپس گاو نزار می‌شود و بر پهلوی راست می‌افتد و به سبب داشتن طبع گیاهی از اندامهای او پنجاه و پنج نوع غله و دوازده نوع گیاه شفابخش از زمین می‌روید.»^۲

«ارزش جادویی و دارویی بعضی گیاهان مرهون نمونه و اسوهٔ آسمانی گیاه ناشی از این واقعیت است که نخستین بار، خدایی آن را چیده است. هیچ گیاهی با لذات، گرانبها نیست، بلکه فقط به علت بهره‌مندیش از نمونه‌های مثالی یا به خاطر تکرار بعضی کرده‌ها و گفته‌ها که موجب تمایز گیاه از

۱. همان، ج ۱، صص ۲۳۹ - ۲۳۷ و ص ۲۴۵

۲. کریستن سن، آرتور، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، ترجمهٔ زاله

آموزگار و احمد فضل‌ی، تهران، چشمه ۱۳۷۷، ص ۱۵

فضای دنیوی و مخصوص و مقدس شدنش می شود ارزشمند است.»^۱

نقش جادویی گیاهان و درختان در زندگی آدمی از روزگاران کهن مورد توجه بوده است درخت حیات یا زندگی، داستان مردم گیا یا پدید آمدن آدمی از گیاه یا ریشه درخت، رویدن گیاهی درمان بخش بر مزار انسانی که ناجوانمردانه کشته شده است (سیاوش) پرستش درختان و گیاهان و تبدیل آدمیان به گیاه و درخت که در افسانه های اقوام و ملل وجود دارد، بیانگر همین مطلب می باشد. «ریشه جادویی سروهای کهن که به شکل عروسک است خاصیت جادویی پزشکی دارد، روح این درختان سخن می گویند، این ریشه عروسکی اگر با کارد بریده شود از آن خون بیرون می آید و اگر کسی این خون را بر پای مالد می تواند بر روی آب راه برود و اگر این خون را بر بدنش بمالد، نادینی خواهد شد و اگر داخل شکم عروسک را بتراشد و اندکی از آن را هنگام درد شدید بخورد، بهبود می یابد.»^۲

«در داستان سمک عیار «تیغو» دارویی جادویی را که از زنی جادوگر گرفته است برای بهبود پهلوان سراق به کار می برد.»^۳

در داستانهای هزار و یکشب نیز گیاهان و درختان جادویی نقش گسترده و مؤثری دارند:

«حاتم چشم پسر ماه پری را درمان می کند ولی چشم نور ندارد و باید قطره ای آب از درخت «نورریز» که در ظلمات است بیاورند تا دیدگان او بینایی اش را بدست آورد.»^۴

«در همین کتاب در داستان نوش آفرین و دانای وزیر از درختی به نام «عوسج» یاد می شود که در جزیره ای است و هر کس برگ این درخت را بخورد هیچ زنجیر و بندی بر او اثر ندارد و میوه اش را اگر

۱. الیاده، میرچا، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش ۱۳۷۲، ص ۲۸۳

۲. کویاجی، جی. سی، ماندگی اسطوره های ایران و چین، ترجمه دکتر کوشیار کریمی طاری تهران، نسل

نواندیش ۱۳۷۸، ص ۳۶

۳. فرامرزی خداداد، سمک عیار، مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، آگاه ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۴۶۳

۴. همان، ج ۴، ص ۲۶۸۳

بسوزانند و بر جراحی بیاشند بی درنگ آن جراحی بهبود می‌یابد.»^۱

پ: گویا نوش دارو نیز دارویی گیاهی و جادویی بوده است، هرچند ترکیبات آن ناشناخته مانده است. گروهی از محققان بر این باورند که هوم یا هئومه یا سومه که یک آشامیدنی باستانی است خاصیت بی‌مرگی داشته و یکی از اجزای نوشدارو نیز بوده است.

کیمیاگران نیز به دنبال این معجون شگفت جادویی بوده‌اند»^۲

دهخدا نیز ذیل این ترکیب، معانی متعددی را یادآور می‌شود از جمله: داروی بی‌مرگی، داروی حیات‌بخش، دوی موثر، دوی که دفع جمیع آلام و جراحی‌ها کند معجونی که قدما می‌پنداشتند که به وسیله آن زخمهای صعب‌العلاج را می‌توان معالجه کرد و مریض مشرف به موت را نجات داد ... از ابیاتی که در لغت‌نامه به عنوان شاهد برای نوش دارو آمده است گیاهی بودن این معجون اثبات می‌شود، مثال:

ای کسانی که ز ایام وفا می‌طلبید نوش دارو طلب از زهر گیایید همه

(خاقانی)

باز کرد از درخت مشت‌ی برگ نوشداروی خستگان از مرگ

(نظامی)

کنید داخل اجزای نوش داروی من هر آن گیاه که برگش به نیشتر ماند

(طالب‌املی)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. همان، ج ۵، ص ۳۴۴۷

۲. برای آگاهی بیشتر ر - ک به: نیبرگ، هنریک سامویل، دینهای ایران باستان، ترجمه دکتر سیف‌الله نجم‌آبادی، تهران، مرکز ایرانی فرهنگها ۱۳۵۹، ص ۲۴ و یونگ، کارل گوستاو، روان‌شناسی و کیمیاگری، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد، آستان قدس ۱۳۷۳، صص ۶۵۲ - ۶۵۱ و گل‌سرخی، ایرج، تاریخ جادوگری، تهران، نشر علم

در شاهنامه از نوشدارو خبری نیست مگر در پایان داستان رستم و سهراب، دارویی که در گنج کاوس است و جز او کسی آن را در اختیار ندارد حکم نوش دارو در کف قدرت حکومتی است و کاوس دژاندیش است و هم‌داستانی پدر و پسر را بر نمی‌تابد و گودرز پیر را با دست تهی به نزد رستم باز می‌فرستد و آنهمه هیجان و دلهره و دلوآپسی و اندوه رستم بی‌پاسخ می‌ماند. و این نامردمی کاوس در شاهنامه از شگفتی برانگیزترین نامردمی‌هاست، زمانی رستم فرزند خویش را می‌شناسد که دیگر دیر شده است:

به گودرز گفت آن زمان پهلوان	کز ایسدر برو نزد روشن‌روان
بیامی زمن پیش کاوس بر	بگوش که ما را چه آمد به سر
به دشنه جگرگاه پور دلیر	دریدم که رستم مماناد دیر
گرت هیچ یادست کردار من	یکی رنجه کن دل به تیمار من
از آن نوش دارو که در گنج توست	کجا خستگان را کند تندرست
به نزدیک من با یکی جام می	سزد گر فرستی هم اکنون به پی
مگر کوبه‌بخت تو بهتر شود	چو من پیش تخت تو که‌تر شود ^۱

رستم خود پای به راه می‌نهد ولی دیگر نوش دارو فایده‌ای نخواهد بخشید:

□ نوش دارو چه سود خواهد داشت	چون شد از ملک زندگی سهراب ^۲
□ بعد از این لطف تو با ما به چه ماند دانی	نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند

(انوری)

این داروی جادویی به کار برده نشد تا اثرش دیده شود اما ماجرای این نامردمی از شاهنامه به پهنه گسترده ادب فارسی کشیده شد تا همواره بدکرداری کاوس و ستم او بر رستم یادآوری شود.

ت: پر سیمرغ:

پر سیمرغ خاصیت درمان بخشی دارد، این خاصیت را خود سیمرغ به زال می‌گوید. پیشتر به

۲. ابن‌یمین، همان، ص ۳۲۱

۱. فردوسی، همان، ج ۲، صص ۲۴۳ - ۲۴۲

درمان بخشی پر سیمرغ اشاره شد. در بهبود و درمان دو بار پر سیمرغ در شاهنامه به کار آمده است. یکی در درمان زخم پهلوی رودابه پس از زادن رستم:

بدو مال از آن پس یکی پر من
 خجسته بود سایه فرمن
 و دیگر در داستان رستم و اسفندیار، آنگاه که رستم و رخس در این رزم زخمهای بسیار برمی دارند
 و زال که نگران حال رستم است دوباره با آیینی جادویی سیمرغ را فرامی خواند:

از ایوان سه مجمر پر آتش ببرد
 برفتند با او سه هشیار و گرد
 فسونگر چو بر تیغ بالا رسید
 ز دیبا یکی پر بیرون کشید
 ز مجمر یکی آتشی بر فروخت
 به بالای آن پر لختی بسوخت
 چو پاسی از آن تیره شب در گذشت
 تو گفتی چو آهن سیاه ابر گشت
 همانگه چو مرغ از هوا بنگرید
 درخشیدن آتش تیز دید
 نشست برش زال از فراز
 ستودش فراوان و بردش نماز
 به پیشش سه مجمر پر از بوی بود
 ز خون جگر بر دو رخ جوی بود
 انواع بخور و سوزاندن عود و بوی پراکندن از آداب جادو است، سیمرغ از زال می پرسد که دلیل
 فراخواندن چه بوده است و زال می گوید:

تن رستم شیردل خسته شد
 از آن خستگی جان من بسته شد
 کزان خستگی بیم جانست و بس
 بر آن گونه خسته ندیدست کس
 همان رخس گویی که بی جان شدست
 ز پیکان تنش زار و پیچان شدست
 بدو گفت سیمرغ کای پهلوان
 مباحش اندرین کار خسته روان

سیمرغ می گوید رستم و رخس را به نزدش بیاورند، مرغ روشن دل او را می بیند

بدو گفت کای ژنده پیل بلند
 ز دست که گشتی بدین سان نژند ...
 بدو گفت زال ای خداوند مهر
 چو اکنون نمودی به ما پاک چهر
 گر ایدونک رستم نگرود درست
 کجا خواهیم اندر جهان جای جست ...
 نگه کرد مرغ اندران خستگی
 بسدید انسدرو راه پیوستگی

از و چار پیکان بیرون کشید
بر آن خستگیها بمالید پر
یکی پر من تربگردان به شیر
و رخس را نیز همین‌گونه درمان می‌کند.

هنگامی که اسفندیار دوباره رستم و رخس را تندرست روبروی خویش می‌بیند به پشتون چنین

می‌گوید:

شنیدم که دستان جادوپرست
چو خشم آرد از جادوان بگذرد
و به رستم می‌گوید:

و نیرنگ زالی بدین‌سان درست
و گرنه که پایت همی گور جست
فسونها و نیرنگها زال ساخت
که اروند و بند جهان او شناخت^۱

پیوند سیمرغ و مهر و از آسمان به زیر آمدن سیمرغ، کیش مهر را نیز به یاد می‌آورد و اسفندیار پهلوان زرتشتی که دینش با جادو سازگار نیست کارهای زال را به نکوهش جادوی می‌خواند.

از آسمان به زیر آمدن سیمرغ دو ویژگی جادوان را به یاد می‌آورد یکی جادوی تبدیلی، که جادوگران می‌توانسته‌اند خود را تغییر دهند و به اشکال گوناگون درآورند و نمونه آن در داستانها و افسانه‌ها بسیار است و دیگر داستان پرواز جادوان در آسمان که ژرف‌ساختی اسطوره‌ای و نمادین و آیینی دارد.

دربارهٔ پر سیمرغ این نکته نیز در خور نگرش است
«فره در صورت مرغی به نام (وارغن) از جمشید گریخت و جالب است که ویژگیهای این مرغ با ویژگیهای سیمرغ در آمیخته و همانند است چنان که او هم چون سیمرغ پر درمان‌بخش دارد. در بهرام یشت اهورامزدا به زرتشت می‌گوید:

۱. فردوسی، ابوالقاسم، همان، ج ۶، صص ۲۹۴ - ۲۰۷ (به اختصار)

«پری از مرغ وارغن بزرگ شهپر، بجوی و بر تن خود بمال، بدان آزردهگی ناشی از جادوی دشمن را ناچیز گردان.»^۱

«پره‌های وارغن بزرگ علاوه بر یک اثر التیام‌بخش، موجب شکوه و جلال شاهان و شهزادگان نیز می‌شده است.»^۲

نویسنده کتاب مانندگی اسطوره‌های ایران و چین بر این باور است و بر آن پای می‌افشارد که سیمرغ همان درنا است و منطقه سیستان جایگاه عبور درناها بوده است و این پرنده در اساطیر چین هم نقشی شگفت‌انگیز و معجزه‌آسا دارد و در اساطیر چین این پرنده به نام «سی‌ان - هو» (shen-ho) یاد شده که همان درناست و پرهایش نیز خاصیت درمان‌بخشی دارد ولی این تطبیق آنچنان مستدل و دقیق به نظر نمی‌رسد.

شگفتی کار سیمرغ در آنست که این مرغ جادویی با آن که زال پیوندی عمیق دارد اما برای رستم می‌آید و در زادن او از مرگ نجات بخشیدنش در جنگ با سفندیار نقش اصلی را دارد ولی در هنگام بدبختی‌های زال بعد از مرگ رستم که در شاهنامه به کوتاهی و در بهمن‌نامه به گستردگی آورده شده است دیگر از سیمرغ نشانی نیست البته این موضوع از زوایای گوناگون در خور بررسی است.

(۳): درمانگری جادویی کیخسرو

گسته‌م پهلوان بزرگ ایرانی، برادر توس و فرزند نوذر، در جنگ دوازده رخ و پس از آنکه لهاک و فرشید ورد را می‌کشد خود رنجور و زخمی و ناتوان بر زمین می‌افتد. بیژن او را می‌یابد و او درخواست می‌کند که یک بار دیگر رخسار کیخسرو را ببیند بیژن او را نزد کیخسرو می‌آورد و:

دریغ آمد او را سپهید به مرگ	که سندان کین بد سرش زیر ترک
ز هوشنگ و طهمورث و جمشید	یکی مهره بد خستگان را امید
رسیده به میراث نزدیک شاه	به بازوش برداشتی سال و ماه

۱. مودن جامی، محمد مهدی، ادب پهلوانی، مطالعه‌ای در تاریخ ادب دیرینه ایرانی از زرتشت تا اشکانیان،

تهران، فطره ۱۳۷۹، ص ۳۴

۲. کویاجی، جی. سی، همان، ص ۷۴

گشاد آن گرانمایه از دست راست	چو مهر دلش گسته‌م را بخواست
بمالید بر خستگیهاش دست	ابر بازوی گسته‌م بر ببست
چه از شهر یونان و ایران زمین	پزشکان که از روم و زهند و چین
ز هر گونه افسون برو برخواند	به بالین گسته‌مشان برنشاند
بسی با جهان آفرین گفت راز	وز آنجا بیامد به جای نماز
سرامد همه رنج و سختی و درد	دو هفته برآمد بر آن خسته مرد
جهاندار گسته‌م را زنده کرد ^۱	اگر زنده گردد تن مرده مرد

مهره جادویی با آیینی مذهبی همراه می‌شود و گسته‌م را نجات می‌بخشد.

«سنگ‌های جادویی و درمانی یا گرانبهایی هست که ارزششان، مرهون بهره‌مندی از رمزپردازی

است که همواره روشن و نمایان نیست.

یشم، گرانبه‌است و در رمزپردازی کهن چین نقشی کلان داشته است، در پزشکی اکسیری است که برای تجدید قوای جسمانی مصرف می‌شود، همچنین آن را غذای روح دانسته‌اند و تائوئیست‌ها اعتقاد داشتند که می‌تواند موجب نامیرایی شود. کیمیاگران نیز بدان توجه داشته‌اند. سنگ یشم بدین علت دارای همه این فضایل است که مظهر اصل «Yang» نرینگی در کیهان شناخته است و بدین اعتبار متصف به مجموعه‌ای از صفات خورشیدی و فناپذیری و بی‌مردگی است.

مروارید معنای جادویی پزشکی‌اش مربوط به مرگ و میر است، از آب زاده شده و از ماه زاده شده و نمودار اصل «yin» مادینگی است. همه خواص جادویی مروارید که طبی و درمانی و مربوط به آبستنی و زایمان و عالم اموات و مردگی است از این رمزپردازی سه‌گانه، ماه و آب و زن ناشی می‌شود. در هند مروارید، اکسیر و دارو و درمان همه دردهاست و برای مداوای خون‌ریزی و یرقان و جنون و مسمومیت و بیماری‌های چشم و سل و غیره به کار می‌رود.

ارزش مروارید در شرق، به سبب خاصیت مبهی بودن و باورکنندگی و تأثیرش به مثابه طلسم و

تعویذ است و سنگهای دیگر نیز هر کدام خواصی دارند. جوهره جادویی سنگها ثمره حیات آنهاست، چون حیات دارند و صاحب جنسیتند، منتهی حیاتشان آرمیده و جنسیتشان مبهم است و نموشان در بطن زمین وزن و آهنگی خواب‌آلود دارد و معدودی از آنها در رشد و پختگی و کمال می‌رسند.^۱

«طلسم یا سنگ یشم یا مرواریدی که آدمی به خود می‌بندد، دارنده آن اشیاء را همواره و لاینقطع به وادی ای قدسی که هریک از آنها نمایش می‌دهد باز می‌برد.»^۲

«بعضی، خاستگاه سنگ‌های جادویی را حلقوم و سر مارها می‌دانند.»^۳

در کتاب روایات پهلوی یک فصل به خواص جادویی مهرها اختصاص دارد.^۴

«در کتاب حمزه‌نامه وقتی حمزه برای جنگ با لندهور عازم است بزرگمهر او را بیهوش می‌کند و بازویش را می‌شکافد و شاه مهره را در آن می‌نهد و می‌دوزد و فقط مقبل از این راز آگاه است و هنگامی که کنیزان گسته‌م به حمزه زهر هلاهل می‌نوشانند، شاه مهره به او بهبودی می‌بخشد.»^۵

مهره‌های جادویی در کتب بسیاری و از دیدگاه‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته‌اند که در این مختصر مجال تفصیل نیست.

در افسانه‌ها نیز از مهره‌های جادویی بسیار یاد شده است. نمونه‌هایی از کتاب هزار و یکشب آورده می‌شود.

«سعدالله بابلی بر یک سنگ عقیق، تعویذی نقش کرده و طلسماتی بر آن نهاده که دیوانه زنجیری اگر آن را به گردن بیاویزد بهبود می‌یابد.»^۶

«در داستان ببراز و گل بهار نیز امیر شیرزاد پهلوانی است که مهره مادر بر بازو دارد و بدین خاطر

۱. الباده، میرجا، همان، صص ۴۱۲ - ۴۱۱

۲. همان، ص ۴۱۵

۳. همان، ص ۴۱۳

۴. تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش زاله آموزگار، تهران، سخن ۱۳۷۷، ص ۱۷۸

۵. قصه حمزه (حمزه‌نامه)،؟، به کوشش جعفر شعار، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۱۲۱ و

۶. تسریجی، عبدالطیف، همان، ج ۴، ص ۲۷۹۱

صص ۱۴۸ - ۱۴۷

تیر و شمشیر بر بدنش کارگر نیست.»^۱

«حاتم شاه مهره را بر بازو می‌بندد و همه گنجهای پنهانی زمین بر او آشکار می‌شود.»^۲

مهره مار سرخ هزار خاصیت دارد و حاتم آن را به دست می‌آورد.^۳

«دختر خرس مهره‌ای به حاتم می‌دهد که آن مهره نزد هر کسی باشد آتش او را نمی‌سوزاند و زهر

بر او کارگر نمی‌شود و بارها این مهره او را از مرگ نجات می‌بخشد.»^۴

امروزه گروهی این باورها را خرافات می‌دانند ولی بسیاری نیز در صدد تأیید و اثبات این آراء

می‌باشند.^۵ همراه داشتن سنگهای عقیق و غیره به صورت انگشتری که زیرساخت دینی دارد قابل

تأمل است.

گسته‌م با مهره شگفت کیخسرو درمان می‌شود و در فرجام کار کیخسرو، او نیز به همراه پهلوانان

دیگر به کوه می‌رود و در برف ناپدید می‌شود و از جاودانان اسطوره‌های ایرانی است.

(۴): فرجام سخن به درمان دیده‌گان کاوس که با جادوی دیو سفید کور شده است،

اشاره‌ای می‌شود. دیو سفید جادوگری بزرگ است و در شاهنامه از جادوهای او یاد

شده است و یکی از جادوهای او اینست که چشم بسیاری از سپاهیان کاوس را تیره

می‌نماید. کاوس به رستم می‌گوید:

مرا چشم در تیگی خیره شد

سپه را ز غم چشمها تیره شد

به خون دل و مغز دیو سفید

پزشکان به درمانش کردند امید

که چون خون او را به سان سرشک

چنین گفت فرزانه مردی پزشک

شود تیگی پاک با خون برون^۶

چکانی سه قطره به چشم اندرون

۲. همان، ج ۴، ص ۲۶۸۴

۱. همان، ج ۵، ص ۳۴۰۲

۴. همان، ج ۴، ص ۲۶۵۲

۳. همان، ج ۴، ص ۲۷۰۱

۵. خانم لیندا گودمن در کتاب علایم ستاره‌ای به تفضیل به این مبحث پرداخته است و بخشهای از کتاب خود را

۶. فردوسی، ابوالقاسم، همان، ج ۲، صص ۱۰۶ - ۱۰۵

بدان اختصاص داده است.

رستم دیو سفید را می‌کشد و چشمان کاوس را درمان می‌نماید:

به چشمش چو اندر کشیدند خون شد آن دیده تیره خورشیدگون^۱

«در متون تائوئیستی جگر خاصیت نگهداری نور را دارد، شاید به این علت مورد استفاده رستم

برای درمان چشمان کاوس شاه قرا گرفته است.»^۲

کار رستم به نوعی باطل کردن جادو است که این دفع سحر با کشتن جادوگر انجام می‌پذیرد. و این، مقابله جادوی سفید و جادوی سیاه است.

در پایان شاید این پرسش پدید آید که چرا دیو جادوی سیاهکار، رنگش سپیداست. پاسخ این است که این دیو سپیدرنگ نیست، بلکه اطلاق این نام بر او مجازی است و مجاز به علاقه جز و کل

است، یعنی این دیو، سیاه است ولی موهای او سپید است. وقتی رستم به غار دیو سپید می‌رود:

به کردار دوزخ یکی غار دید تن دیو از تیرگی ناپدید

زمانی همی بود در چنگ تیغ نبد جای دیدار و راه گریغ ...

چو مژگان بمالید و دیده بشست در آن جای تاریک لختی بجست

به تاریکی اندر یکی کوه دید سراسر شده غار ازو ناپدید

به رنگ شبه‌روی و چون شیر موی جهان پر ز پهنای و بالای او

سوی رستم آمد چو کوهی سیاه از آهنش ساعد ز آهن کلاه^۳

آشکار است که فردوسی در شاهنامه به سیاهی رنگ این دیو جادو، تصریح نموده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۲. کویاجی، جی.سی، همان، ص ۲۴

۱. همان، ج ۲، ص ۱۰۹

۳. فردوسی، ابوالقاسم، همان، ج ۲، صص ۱۰۹ - ۱۰۸

منابع و مأخذ:

- ۱ - کتاب، شرح احوال و بررسی آثار علامه قطب‌الدین رازی ورامینی، ناشر، دانشگاه آزاد اسلامی، سال ۱۳۷۵.
- ۲ - مقاله، تصویرسازیهای خاقانی با آلات موسیقی، نشریه ادبستان، شماره ۴۳، تیر ۱۳۷۲.
- ۳ - مقاله، نگاهی به قلندرانهای فخرالدین عراقی، نشریه پیوند، شماره ۱، مرداد ۱۳۷۴.
- ۴ - مقاله، موضوعات شعری مستوره کردستانی، تبیان، شماره ۱۰ - ۹، سال ۱۳۷۴.
- ۵ - مقاله، تحقیقی پیرامون واژه‌های خرافه، میتولوژی، اسطوره، نشریه ادبیات معاصر، تهران، ۲۲ - ۲۱ اسفند ۱۳۷۶.
- ۶ - مقاله و سخنرانی، اندیشه قلندری غزلیات اوحدی مراغه‌ای، کنگره ملی بررسی اندیشه‌های اوحدی مراغه‌ای، ۳ - ۱ تیر ۱۳۷۴.
- ۷ - مقاله و سخنرانی، آثار و احوال قطب‌الدین رازی، سمینار بزرگداشت ورامین، ۲۳ - ۲۴ اردیبهشت ۱۳۷۴.
- ۸ - مقالات متعدد در هفته‌نامه ورامین و توسعه از جمله:
الف - ورامین در لابلائی متون (۵ مقاله) سال هشتم مرداد و شهریور و مهر ۱۳۷۷.
ب - نام و نام‌آوران خوار شماره ۱۳۲، شهریور ۱۳۷۶
پ - مختصری درباره امام علاء‌الدین خوارى شماره ۱۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۶.
مقالات چاپ‌نشده و کارهای پژوهشی در دست انجام در این لیست نیامده است.